

جف واگر
خالق فرمول معرفی محصول

راه اندازی کسب و کار

مترجم: مؤده میرنظامی

ریر نظر شبکه مترجمین ایران

فرمول سری میلیونر اینترنتی

برای فروش آنلاین

کسب و کار مورد علاقه تان را شروع کنید و

رندگی رؤیایی تان را بسازید

فهرست محتویات

صفحه

عنوان

کپی رایت

فهرست محتویات

- فصل ۱- از پدری خانه‌نشین تا درآمد شش رقمی طی هفت روز ۱
- فصل ۲- بُن‌های غذا تا درآمد شش رقمی: شرح فرمول معرفی محصول ۱۵
- فصل ۳- مجوز چاپ اسکناس: فهرست شما ۳۱
- فصل ۴- مبیعه‌نامه‌ی جنبی: چطور اجناس خود را بی آن که «مشتاق» به نظر برسید، بفروشید ۴۷
- فصل ۵- سلاح‌های نفوذ جمعی: محرک‌های ذهنی ۵۹
- فصل ۶- علامت توقف: مرحله قبل از معرفی ۷۱
- فصل ۷- چیزی را که می‌خواهند بفروش: جادوی قبل از معرفی ۸۳
- فصل ۸- پول را نشانم بده وقت معرفی رسیده‌اس ۹۹
- فصل ۹- چطور از صفر شروع کنیم: معرفی از صفر ۱۱۵
- فصل ۱۰- چطور طرف یک ساعت یک میلیون دلار به دست آوردم: معرفی جوینب ونچر ۱۳۹
- فصل ۱۱- معرفی کسب و کار از هیچ: فرمول معرفی کسب و کار ۱۴۱
- فصل ۱۲- راه‌اندازی کسب و کار مورد علاقه‌تان ۱۶۵

۱۶۵

فصل ۱۳ - نسخه‌ای برای یک زندگی عالی

۱۷۹

فصل ۱۴ - نوبت معرفی شما رسیده است

۱۸۵

سپاسگزاری

۱۸۹

واژه‌نامه

۱۹۵

درباره‌ی نویسنده

فقط یک کلیک دیگر مانده بود درست مثل هر روزی که صدها یا حتی هزاران بار ماوس را کلیک می‌کند اما این کلیک واقعاً برایم مهم بود، و من مردد بودم قبل از کلیک کردن، انگشتم روی دکمه طفره می‌رفت پچ ثابیه، ده ثابیه، و همچنان دست نگه داشتم واقعیت آن بود که ترسیده بودم ماه‌ها برنامه‌ریزی و سال‌ها امیدواری و رؤیای پردازی‌ام بر آن کلیک، منتی بود در واقع، احساس می‌کردم آینده‌ی خانواده‌ام مترلرل شده است

می‌دانستم که آن کلیک قرار است آغارگر مجموعه وقایعی باشد که وجهه‌ی ناراریایی و تجارت در اینترنت را به کلی تغییر می‌دهد اما وقتی پشت میر تحریر واقع در گوشه‌ای از ربرزمین کم نور حانهام نشسته بودم، هیچ فکری نداشتم حر آن که چند دلار بیشتر برای محارج خانواده به دست آورم من ار کامپیوتری قدیمی و قراصه، اینترنت دایال‌آپ و قدیمی رمان مدرسه استفاده می‌کردم و بیش از هفت سال بود که شعلی نداشتم واقعاً ار هیچ شروع کردم

اما دلیل واقعی تردید من برای کلیک کردن فقط یک کلمه بود - باکامی من ار تغییر ناامید شده بودم باید موفق می‌شدم باید پول در می‌آوردم باید زندگی‌ام را می‌چرخاندم و برای این لحظه مدت‌های طولانی انتظار کشیده بودم (و کار کرده بودم)

کل این ماجرا وقتی شروع شد که همسرم، ماری، با چشم‌های پر از اشک ار در حلویی وارد حابه شد - لحظه‌ای که تا اند در خاطر می‌ماند او وسط روز ار محل کارش بیرون آمده و اکون حلوی من ایستاده و ار فشار تأمین محارج خانواده به گریه افتاده بود ماری دیگر تحمل نداشتم هر روز صبح وقتی سر کار برود که بچه‌های کوچک‌مان هور حواب بودند و شب وقتی برگردد که تقریباً موقع خوابیدن آنها بود

من در حابه بودم و ار بچه‌ها مراقبت می‌کردم اصطلاح درست ار نظر سیاسی این روزها «پدر حابه‌نشین» است، اما بعد من را «آقای مامان» صدا می‌رند و ار لحاظ اجتماعی سست به این رمان، کمتر قابل قبول بود چند سال قبل ار آن، من ار کار شرکتی‌ام استعفا داده بودم - کاری که احتمالاً ار نظر اکثر مردم شعل حویی در مدیریت عملیات است من صلاحیت آن کار را نداشتم برای شعل‌های اداری ساخته شده‌ام ار سیاست سر در نمی‌آورم و وقتی تلاش می‌کردم اوضاع را مرتب کنم احساس می‌کردم تا اند برحلاف حریای آب حرکت حواهم کرد حود را آدمی می‌دیدم که عرصه‌ی کار شرکتی ندارد پس وقتی پسرمد حدود یک سالش بود و همسرم ار دانشگاه کلرادو فارغ‌التحصیل شد و شعل حدیدی پیدا کرد، ار شعل اداری کناره گرفتم

هیچ نقشه‌ای نداشتم نمی‌دانستم باید چکار کنم فقط همین قدر می‌دانستم که در دیبای شرکتی دوام نمی‌آورم قصیه‌ی آقای مامان بیشتر ار آنچه انتظار داشتم طولانی شد طولی نکشید که فررند دوم‌مان هم به دنیا آمد که یعنی باید ار دو بچه‌ی کوچک مراقبت می‌کردم همان طور که هر کسی در این موقعیت می‌داند، رورهای پرمشعله‌ای داشتم اما باید تعبیری ایحاد می‌کردم باید راهی پیدا می‌کردم تا ار خانواده‌ام حمایت

کم، به همسرم وقت استراحت بدهم و آن همه فشاری که داشت خانواده‌ام را حرد می‌کرد، ار بین سرم و این کل ماجرای آن کلیک بود - تغییر شرایط زندگی، ساختن آینده‌ای نو و مرفه‌تر مسئله‌ی راه‌اندازی محصول و راه‌اندازی کسب و کار در میان بود کسب درآمد و بهبود وضعیت مالی خانواده حتی در عجیب‌ترین رؤیاهایم فکر نمی‌کردم باعث تغییر دنیا شود

دست به کار شوید و شغل روزانه‌ی خود را رها سازید

وقتی نالاحره حرأت به حرح دادم و دکمه‌ی ماوس را کلیک کردم، نتیحه‌ی آن، نفس را در سینه‌ام حس کرد ماسد فشار آوردن بر پدال گار پورشه‌ی ۹۱۱ دوتوربو نا آن کلیک ایمیلی ار کامپیوترم ارسال کردم آن ایمیل به سروری درست بیرون ار گریس بی، ویسکاسین فرستاده شد و ار آنجا برای کسانی ارسال شد که برای حرنامه‌ی ایمیلی ساده‌ی من ثبت نام کرده بودند

طرف چند ثابیه، آن ایمیل به صدوق‌های ورودی ثبت نام کسدگان وارد شد متن آن سیار کوتاه بود و فقط ار ۵۰ کلمه تشکیل می‌شد اما در آخر لیبکی به یک فرم سفارش در وب‌سایتم گذاشته بودم که در آن مردم می‌توانستند محصولی که تازه تهیه کرده بودم را حرنند آن محصول حرنامه‌ای ساده درباره‌ی نارار سهام و پیش‌بینی من راجع به رویدادهای نارار در آینده‌ی بردیک بود (در واقع، اگر حواهم دقیق‌تر بگویم، حتی هور آن محصول را ساخته بودم ولی بعداً درباره‌اش صحت حواهم کرد)

الته، همه‌ی اینها فقط چند ثابیه طول کشید ولی هر یک ثابیه پس ار کلیک دکمه‌ی «ارسال» مثل یک قرن به نظرم آمد احساس می‌کردم تمام مدت نفس در سینه‌ام حس شده است باید می‌فهمیدم کسی محصول حدیدم را می‌حرد؟

بعد ار ۳۰ ثابیه، با حوش‌بینی بررسی کردم تا ببیم حریداری هست یا به

هیچ

۴۰ ثابیه، هیچ

۵۰ ثابیه، هیچ

۵۹ ثابیه و اولین فروش احمام شد!

چند ثابیه بعد، سفارشی دیگر و بعد یکی دیگر و یکی دیگر، و بعد سه تای دیگر هر بار که دکمه‌ی refresh را می‌رمد، سفارش‌های بیشتری می‌دیدم!

طرف یک ساعت، کل فروش به بیش ار ۸۰۰۰ دلار رسید تا پایان روز، ۱۸۰۰۰ دلار فروش کرده بودم